

اندیشه‌های نوین تربیتی

دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی

دانشگاه الزهراء

تاریخ دریافت: ۸۸/۲/۱۵

تاریخ بررسی: ۸۸/۳/۵

دوره ۶، شماره ۲

تابستان ۱۳۸۹

صص ۹۱-۱۲۶

تاریخ پذیرش: ۸۹/۹/۱۵

خلاقیت از منظر معرفت‌شناسی ملاصدرا و دلالت‌های تربیتی آن (با تأکید بر حوزه اصول و روش)

دکتر افضل السادات حسینی*

عضو هیئت علمی رشته فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه تهران

نورالدین محمودی

دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه تهران

چکیده

خلاقیت، به عنوان یکی از جلوه‌های عالی اندیشه انسان، در جهان امروز اهمیت بسیاری دارد. فلاسفه اسلامی برای خیال ورزی و خلاقیت اهمیت والایی قایل شده‌اند. در این میان ملاصدرا بنیانگذار حکمت متعالیه به عنوان فیلسوفی که در فرهنگ ایران رشد و نضج یافته است، نظریات نو و خلاقانه‌ای دارد، که می‌تواند پاسخگوی بسیاری از مسائل دینی و تربیتی حاضر باشد. هدف از این تحقیق بررسی خلاقیت از دیدگاه ملاصدرا و استنباط دلالت‌های تربیتی در حوزه اصول و روش برای پرورش خلاقیت می‌باشد. و با رویکردی تربیتی به فلسفه ملاصدرا در حوزه معرفت‌شناسی توجه شده است؛ از روش تحلیلی-استنباطی استفاده شد و در بخش یافته‌ها با توجه به مبانی معرفت‌شناسی ملاصدرا در هفت مبنای ۱. مساوقت علم و وجود؛ ۲. اتحاد عالم با معلوم؛ ۳. پویایی شناخت انسان؛ ۴. وجود ذهنی؛ ۵. عوالم انسان؛ ۶. عالم خیال؛ ۷. خیال فرارونده و خیال انحطاطی اصول و روش‌هایی برای پرورش خلاقیت استنباط شد. در قلمرو اصول، آفرینشگری، تفاوت‌های فردی، نوکردن مدام شناخت، شکوفایی نیروهای آدمی، استعلا، توجه به عوالم انسان، تهذیب خیال از نابسامانی‌ها به عنوان اصول و قواعد راهنمای عمل استخراج شد و به تبع آنها روش‌های رؤیا پردازی، الهام‌گیری از طبیعت، تحریک عواطف متریبان، خیالی، پذیرا بودن تجربیات نو، پالایش نفس، غور در باطن، پرورش ذوق هنری تعالی یافته، رؤیا پردازی، تجسم یک صورت خیالی استنباط شد.

کلید واژه‌ها:

خلاقیت، ملاصدرا، اصول، روش

مقدمه

بدون تردید خلاقیت و نوآوری یکی از ویژگیهای مهم و اساسی انسان است که تقریباً بر همه ابعاد و جنبه‌های زندگی و تمدن او را به طور کامل تأثیر می‌گذارد. فروبل^۱ خلاقیت را یکی از نیازهای مهم انسان می‌داند و به اعتقاد او فرایندی است که از کودکی آغاز می‌شود و با مرگ خاتمه می‌یابد (شرفی، ۱۳۸۱). پیازه درباره اهمیت خلاقیت در تعلیم و تربیت می‌گوید: تربیت برای من عبارت است از پرورش دادن افراد خلاق، حتی اگر تعداد آنها زیاد نباشد، حتی اگر آفرینشهای یکی نسبت به دیگری محدود باشد. باید مخترع و نوآور پرورش داد، نه دنباله‌رو و تبعیت‌جو، به همین دلیل است که پیامدهای تربیتی نظام پیازه فهمیدن، ابداع کردن و آفریدن است (منصور و دادستان، ۱۳۶۹).

در سال‌های اخیر، «نوآوری و خلاقیت» به عنوان مفهوم محوری برای ایجاد تغییرات مهم و اثربخش از سوی سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان تربیتی شناسایی و معرفی شده است. تافلر در کتاب «موج سوم» از سه موج سخن می‌گوید: که تمدن بشری تا به حال شاهد آن بوده است. موج نخست حاوی انقلاب کشاورزی بود که هزاران سال طول کشید. با شکل‌گیری انقلاب صنعتی از قرن ۱۷ میلادی، موج دوم ایجاد شد و پس از گذشت ۳۰۰ سال از برپایی تمدن صنعتی، در موج سوم آدمی خود را با جهشی تصورناپذیر و با عمیق‌ترین خیزش اجتماعی و خلاقانه‌ترین نوسازی مواجه می‌بیند که جامعه تا کنون به خود دیده است. او در معرفی یکی از مشخصه‌های مهم تمدن موج سوم، از خلاقیت سخن به میان می‌آورد. او نه تنها از خلاقیت به عنوان عامل پیش‌برنده تمدن موج دوم به سمت تمدن موج سوم یاد کرده، بلکه از این مسئله به عنوان یکی از نتایج طبیعی تمدن موج سوم نیز یاد می‌کند. تافلر با تذکر اینکه اساسی‌ترین ماده خام تمدن موج سوم که فرسایش ندارد، اطلاعات و تخیل است، خاطر نشان می‌کند که در شرایط مذکور خلاقیت شرط بقاست و بالطبع جوامع جهان سوم برای گریز از اینکه به یک زاغه نشین دهکده جهانی تبدیل شوند، باید با اتکاء به خلاقیت افراد، به ترکیب فن‌آوریهای پیشرفته با مختصات تمدن موج اولی خود موفق شوند، تا به این ترتیب راه پیشرفت و توسعه اقتصادی و فرهنگی جوامع خود را رقم بزنند (تافلر،^۲ ۱۹۸۰).

-
1. Froebel
 2. Toffler



در حال حاضر اهمیت خلاقیت سبب شده است که در بسیاری از مراکز صنعتی جهان، بخش تحقیقاتی ویژه‌ای در ارتباط با خلاقیت و نوآوری راه اندازی شود (اسبورن، ۱۳۶۸) و بسیاری از محققان آینده نگر، تأکید کنند که دانشگاهها در کمتر از نیم قرن بعد، به جایگاهی برای به حداکثر رساندن خلاقیت‌ها و نوآوریها تبدیل خواهند شد. (وان جنکل، ۱۹۹۵).

بنابراین، رسالت پرورش افراد خلاق و نقاد بر عهده نظام تعلیم و تربیت کشور قرار دارد که نماد گویای فرهنگ آن است و باید در راستای این رسالت مهم، به شکوفایی استعدادها، پرورش خلاقیت، ارتقاء فرهنگ خلاق و به طور کلی رشد و توسعه منابع انسانی اقدام کند. برای تحقق این اهداف، لازم است نظام تعلیم و تربیت، نظامی خلاق و خلاق پرور باشد.

اخیراً خلاقیت و نوآوری به یک مفهوم محوری و راهبردی در ادبیات اسناد چشم‌انداز توسعه کشورها و از جمله کشور خود ما مبدل شده است. قانون برنامه چهارم توسعه در فصل چهارم از بخش اول خود، افق «توسعه مبتنی بر دانایی» را برای کشور ترسیم کرده است. طبق ماده ۴۶ فصل «توسعه مبتنی بر دانایی»، دولت موظف شده است برای برپاسازی نظام جامع پژوهشی و فن‌آوری، نظام ملی خلاق و نوآوری را طراحی و اجرا کند و با سامان‌دهی نظام پژوهش و فن‌آوری کشور، مأموریت تربیت نیروی انسانی روزآمد در فرایند پژوهش و فن‌آوری، توسعه مرزهای دانش، و تبدیل ایده به محصولات و روش‌های جدید یا همان «نوآوری و خلاقیت» را به انجام رساند (برنامه چهارم توسعه، ۱۳۸۲: ۳۹).

طبق ماده ۴۸ از همین فصل، دولت موظف شده است به منظور ارتقاء پیوستگی بین سطوح آموزشی و توسعه فن‌آوری، کارآفرینی و تولید ثروت در کشور، تدابیر و اقداماتی را نیز برای اصلاح نظام آموزش کشور و جلب مشارکت دانشگاه‌ها به منظور ارتقاء توانایی خلاقیت، نوآوری، خطرپذیری و کارآفرینی آموزش‌گیرندگان و ایجاد روحیه آموختن و پژوهش مستقل در میان نسل جوان به عمل آورد (همان، ص ۴۱).

در راستای این رسالت جدید، نقش تعلیم و تربیت از ابتدایی تا عالی اهمیت یافته است. آموزش و پرورش برای آن که بتواند پاسخگوی نیاز توسعه کشور باشد، به تحوّل و بهره‌گیری از امکانات و توان نوآوری در نظام و عملکرد خود نیازمند است. پس چه بهتر که این مهم با یک قدم به عقب و بازساخت بنیادی مفهوم خلاقیت و نوآوری در فلسفه اسلامی آغاز شود،

تا قدم‌های آتی راسخ‌تر و چه بسا در مسیری هموارتر گذاشته شود و از منظری نو به آن نگرسته شود. تبیین مبانی فلسفی خلاقیت از دیدگاه فیلسوفان در اشاعه خلاقیت در جامعه توسط نظام تعلیم و تربیت می‌تواند کارساز باشد، خلاقیت به عنوان نیروی آفرینندگی فکر بشر در طی تاریخ فلسفه فراز و نشیبهای زیادی را طی کرده است، تلقی فیلسوفان از خلاقیت، بر اصول فلسفی آنها مبتنی است.

ارسطو^۱، شاگرد افلاطون، به تمام اقسام هنر توجه کرده است، او در رساله هنر شعر، خصوصیت خلاقیت را برای نفس آدمی قابل است که به آفرینش شعر اقدام می‌کند. به نظر او همانگونه که اجتماعی بودن از خصوصیات ذاتی انسان است، قوه خلق و ابداع آثار نیز از روح آدمی نشأت می‌گیرد. به نظر او خلاقیت انسان از قوه تخیل او ناشی می‌شود (ارسطو، ۱۳۷۷). در میان فلاسفه اسلامی نیز محی الدین ابن عربی، عارف بزرگ مسلمان، به خلاقیت توجه کرده است (خامنه ای، ۱۳۸۱). قدرت ابداع و خلاقیت انسان در مکتب حکمت متعالیه نیز جایگاهی مهم دارد. حکمت صدرایی به عنوان محل تلاقی سنت‌های فلسفی گذشتگان (ارسطویی و اشراقی) و جریان‌های کلامی و گرایشهای عرفانی و نیز با الهام از ذخایر علوم قرآنی و معارف دینی در زمینه خلاقیت می‌تواند راهگشای بسیاری از مسائل نظام تعلیم و تربیت در جهت پرورش افراد خلاق باشد. نظریات ملاصدرا مانند اثبات وجود ذهنی، اتحاد عاقل و معقول، وحدت تشکیکیه وجود و غیره بر خلاقیت آدمی تأکید دارد، زیرا ملاصدرا خود نیز شخصیتی خلاق بوده است و سراسر فلسفه او سرشار از نوآوری است. در نتیجه چنین مکتبی به جز تشویق خلاقیت و نوآوری و ستیز با ایستایی چیز دیگری نمی‌تواند باشد. از یک سو توجه به مبانی معرفت‌شناسی خلاقیت از آن رو ضرورت دارد، که با توانی که به واسطه شناخت ویژگی‌های اساسی و ارزش‌های بنیادین خلاقیت با تکیه بر فلسفه صدرا به دست می‌آید، توان تحلیل و پیش‌بینی مسائل خلاقیت و ایجاد شرایط بروز آن افزایش می‌یابد. از سوی دیگر به سبب توجه بسیار وزارت آموزش و پرورش ایران به خلاقیت و نوآوری، این نوع بررسی‌ها در کشور ما اهمیت و ضرورتی فوری دارد. بر این اساس، در تحقیق حاضر، نظر بر آن است که با تحلیل و بررسی آراء ملاصدرا درباره خلاقیت، دلالت‌های آن در زمینه آموزش و پرورش استنتاج شود.



روش تحقیق

با توجه به اینکه انتخاب روش تحقیق، به اهداف و ماهیت موضوع تحقیق بستگی دارد و این پژوهش ماهیتی فلسفی دارد، لذا از روش تحلیلی-استنباطی استفاده شده است. در مرحله اول، در بخش تحلیلی نظریه‌های معرفت‌شناسی ملاصدرا در خصوص عالم خیال، اصالت وجود، اتحاد عالم و معلوم، مساوقت علم و وجود و قوه خلاقه ذهن بررسی شد و خلاقیت و جایگاه آن در فلسفه صدرا با این نظریه‌ها تبیین شد. مبنای این تحلیل به طور عمده از منابع دسته اول بوده است. در مرحله دوم برای دست‌یابی و استنباط اصول و روش برای پرورش خلاقیت از روش استنباطی استفاده شد، شیوه کار به این صورت است که در گام نخست، با تکیه بر گزاره‌های واقع‌نگر، مربوط به جهان که از فلسفه ملاصدرا و نظریه‌های او اخذ شده است، زمینه استنتاج اهداف یا ارزشهای بنیادی فراهم می‌شود. سپس براساس اهداف یا ارزشهای بنیادی و همراه با گزاره‌های واقع‌نگر معرفت‌شناسی، مهارت‌ها و نگرش‌هایی استنباط شد که باید برای پرورش خلاقیت در دانش‌آموزان ایجاد شود، و اصول و قواعد راهنمای عمل آشکار شد. در نهایت متناسب با هر اصل روشهایی متناظر به آنها استخراج شد.

خلاقیت و اندیشه‌های ملاصدرا

خلاقیت به عنوان نیروی آفرینندگی فکر بشر در طی تاریخ فلسفه فراز و نشیبهای زیادی را طی کرده است، تلقی فیلسوفان از خلاقیت، بر اصول فلسفی آنها مبتنی است. در میان فلاسفه اسلامی ملاصدرا، فیلسوف و عارف بزرگ مسلمان به خلاقیت توجه فراوانی کرده است (خامنه‌ای، ۱۳۸۱). همین امر باعث شده است که قدرت ابداع و خلاقیت انسان در مکتب حکمت متعالیه جایگاهی مهم پیدا کند. مباحثی که ملاصدرا مطرح می‌کند، مانند عالم خیال، وجود ذهنی، حرکت جوهری، اصالت وجود، اتحاد عالم و معلوم، و مساوقت علم و وجود نظریه‌های نوآورانه‌ای است، که با خلاقیت ارتباط پیدا می‌کند. در زیر به برخی از این نظریه‌ها و ارتباط آنها با خلاقیت اشاره شده است.

نظریه وجود ذهنی و خلاقیت

از دیدگاه ملاصدرا همه افراد انسان قوه خیال دارند و همه می‌توانند در ذهن خود و به

کمک قوه خیال، انواع تصورات و اقسام گوناگون پدیده‌ها و موجودات ذهنی را بیافرینند، که به آن «وجود ذهنی» گفته می‌شود، که یکی از دستاوردهای مهم فلسفه صدرای می‌باشد. ملاصدرا معتقد است خداوند، نفس انسان را به گونه‌ای ساخته است که توانایی دارد بیرون از حوزه حواس ظاهری خود، صورتها و اشیایی را بسازد و آن را تحقق بخشد. در واقع وجود ذهنی به معنای قوه خلّاق ذهن است و توسط آن موجودات و پدیده‌های ذهنی ایجاد می‌شوند. براساس نظریه وجود ذهنی ملاصدرا نفس قدرت ابداع‌گری دارد و صور حسی و خیالی را ابداع و از خود صادر می‌کند. زمانی که نفس ابداع‌گر صور تلقی شود و ظهور صورتهای اشیاء نسبت به نفس صدوری فرض شود نه حلولی، بر این اساس کلیه صور ذهنی که از ابداعات نفس می‌باشند، همگی از تجلیات و نحوه‌ای از وجود نفس خواهند بود. براساس نظریه وجود ذهنی و ابداع‌گری نفس در فلسفه صدرای همه افراد انسان می‌توانند در ذهن خود و به یاری قوه خیال، انواع تصورات و اقسام گوناگون پدیده‌ها و موجودات ذهنی را بیافرینند و در عالم خارج آن را عینیت بخشند. بنابراین، ذهن انسان می‌تواند تصورات و تصدیقات محال یا معدوم را در ذهن خود بسازد و به آنها احکام ایجابی و سلبی بدهد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۲۶۴/۱).

عالم خیال و خلّاقیت

خیال در نظریه ملاصدرا هم به عنوان عالمی از عوالم انسان و هم به عنوان یکی از درجات فهم و ادراک انسان تلقی می‌شود. از دیدگاه ملاصدرا صورتهایی که در ذهن ساخته می‌شوند، به انسان بستگی دارند و صدوری هستند نه حلولی، یعنی انسان در عالم خیال دست به ابداع می‌زند و همواره از عدم، پدیده‌هایی را به وجود می‌آورد. خیال در فلسفه صدرای همان ادراک خیالی یا ورود به جهان مثال است. بنابراین، قوه خیال در فلسفه صدرای منشاء تمام خلّاقیت‌های هنری از جمله شعر و ادب است. محی الدین ابن عربی، عارف بزرگ مسلمان، نیز معتقد است که خیال در انسان، قلمرو خلّاقیت مطلقه و بی حد و مرز اوست. زیرا اگر جهان عینی قلمرو قدرت و خلّاقیت خداوند باشد، جهان ذهنی و خیال نیز قلمرو بی حد و مرز انسان است. ملا صدرا در تأیید سخنان ابن عربی می‌گوید: «خداوند نفس انسان را به گونه‌ای ساخته است که توانایی دارد بیرون از حوزه حواس ظاهری خود، صورتها و اشیایی را بسازد و به آن تحقق



بخشد» (خامنه ای، ۱۳۸۱).

ملاصدرا به پیروی از حکمای پیشین نفس را کمال اول برای جسم طبیعی آلی می‌داند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۱۳: ۱۸۶). رابطه نفس و بدن آدمی، اضافه صورت روحانی به صورت جسمانی است. بنابراین، نفس، مادام که نفس است، نمی‌تواند وجودی مستقل از بدن داشته باشد، چون واقعیت آن چیزی نیست جز کمال اول بودن و اگر به بدن تعلق نداشته باشد، دیگر نفس نیست. ملاصدرا دو نوع فعالیت برای نفس قایل است، نوع اول فعالیت بی واسطه نفس که آن را تحت عنوان معلوم بالذات بیان می‌کند و نوع دوم فعالیتی که در خارج از ذهن تحقق می‌یابد، که معلوم بالعرض نامیده می‌شود. موضوع اول در نفس حضور دارد، اما موضوع دوم در خارج وجود دارد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۹: ۱۵/۸). از نظر ملاصدرا معلوم بالذات با نفس آدمی متحد است و تفکیک‌پذیر نیست، ولی واقعیت‌های خارجی که در اصطلاح صدرا معلوم بالعرض هستند، خارج از ذهن آدمی وجود دارند. براساس فعالیت اول نفس (معلوم بالذات) نفس می‌تواند خالق کلیات باشد. مثلاً مفهوم کلی انسان که نفس به درک آن قادر است. بر افراد غیر متناهی در گذشته، حال و آینده صدق می‌کند، نه فقط افرادی که هم اکنون در خارج وجود دارد. درک این مفاهیم کلی از مهمترین خلاقیت‌های نفس آدمی است و از نظر حکمای اسلامی این بخش از قدرت نفس، به بعد غیر مادی نفس مربوط می‌شود، زیرا اگر نفس آدمی مادی محض بود، فقط باید امور مادی را درک کند (محقق داماد، ۱۳۸۱). در میان حکیمان مسلمان بیش از همه ملاصدرا به مسئله کلیات توجه کرده است. او معتقد است کلی، شمول دار و فراگیر است و جزئی با تعالی، کلی می‌شود. بنابراین، نفس انسان خلاقیت دارد، هم می‌تواند اموری را در ذهن ساخته و در عالم خارج به منصفه ظهور برساند و هم به درک کلیات نایل شود.

حرکت جوهری و خلاقیت

یکی دیگر از پیامدهای حکمت متعالیه، تصویری است که صدرا درباره دگرگونی در شناخت آدمی دارد، ملاصدرا با قبول اصالت وجود و اعتباری دانستن ماهیت، سیلان را نحوه‌ای از وجود دانسته است^۱ (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۲۴۴/۸). که بر اساس آن خلق انسان

۱. ان النفس متحرکه بحرکه جوهریه من حد الاحساس الی حد العقل المفارق.

دمی ایستایی ندارد و برای همگام شدن با نوشدن‌هایی که در تجربیات انسان و به تبع آن در شناخت به وجود می‌آید، به تفکر واگرا و انعطاف پذیر نیاز دارد، یعنی درک مسیر رشد و خلقت زمانی برای فرد میسر می‌شود که همیشه ذهن خود را به روی عالم و جلوه‌های تازه آن باز نگه دارد و هر لحظه به معرفتی جدید دست می‌یابد. بنابراین، ویژگی اصلی روح خلاقیت است، چون از خداوند است و خلاقیت اوج خداگونگی انسان است و با تأکید بر چنین ویژگی بوده است که حضرت حق انسان را جانشین خویش در زمین نامیده است. بر این مبنا، ستیز با خودشکوفایی و نیروی آفرینشگری انسان یا معطل گذاردن آن، ستیز با جهیدن جهان و در نهایت تقابل با ناموس خلقت است (خسرونزاد، ۱۳۸۱).

بنابراین، چنین نظریه‌ای، به تمام وقایع همچون فرایند می‌نگرد و بدین گونه مفاهیم و مسائل تربیتی را نیز در همین بستر بررسی می‌کند، چنین نظریه‌ای به طور طبیعی قابلیت جذب یا تطابق با سیر پویای واقعیت را دارد و می‌تواند برای گشودن برخی از بغرنجی‌های نظری موجود در عرصه تعلیم و تربیت راه گشا باشد و پاسخگوی شماری از معضلات علمی موجود نیز باشد.

تعریف خلاقیت از دیدگاه ملاصدرا

انسان در حکمت متعالیه، با استفاده از منابع معرفت و عوالمی (محسوسات، مثال و معقولات) که دارد، شناخت کسب می‌کند. ملاصدرا برای عالم مثال و خیال اهمیت فراوانی قایل است و بحث‌های فراوانی را به آن اختصاص داده است، که می‌توان با پی گیری آن به تعیین جایگاه خلاقیت در اندیشه او دست یافت.

از دیدگاه ملاصدرا انسان به حسب ذات، اسماء و صفات، افعال و اعمال مرتبه نازله خداوند است. بدین ترتیب انسان به مقتضای انواع افعالی که دارد، عوالمی دارد که مثال عوالم الهی است. از نظر ملاصدرا از جمله مواردی که آشکار می‌کند انسان از هر حیث مثال خداوند است، عوالم و نشئه‌هایی است که خدا و انسان دارند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶: ۳۳/۷). خداوند در قرآن دو نوع آفرینش را برای خود بیان می‌کند، یکی به صورت «خلق»، یعنی آفرینش اشیاء مادی از مواد و اشیاء دیگر و دیگری «امر (ابداع)»، یعنی آفرینش از عدم. قرآن آفرینش از راه ابداع را با کلمه امر و گاهی با تعبیر «کن» بیان می‌کند، که نتیجه آن تحقق عینی



همان چیزی است که خداوند اراده کرده است، که ملاصدرا آن را «کن وجودی» می‌نامد (خامنه ای، ۱۳۸۱: ۵). پس خداوند در مکتب ملاصدرا دو جنبه خلق و امر دارد، زیرا آفرینش چه از عدم محض باشد و چه از ماده، هر دو را خداوند انجام می‌دهد. خلق و امر را می‌توان به ترتیب تولید و خلاقیت نامید.

همان گونه که خداوند عالم غیب و شهادت، خلق و امر و ملک و ملکوت دارد، انسان را نیز به گونه‌ای خلق کرده که این دو نشئه وجودی، یعنی او هم دو عالم خلق و امر دارد. عالم امر عالم، «کن فیکون» است، عالمی است که صور در آن بدون نیاز به مواد و مصالح و بدون آلات و ابزار و ادوات و به نحو ابداعی و دفعی و نه تدریجی و زمانی، محقق می‌شوند. در چنین عالمی، اراده همان ایجاد است، اما انسان نیز چون هويت امری دارد، یعنی علاوه بر بدن که عالم خلق، ملک و شهادت او به شمار می‌آید، عوالم غیبی متعدد در مراتب مختلف نیز دارد، بنابراین، ویژگی‌های امری دارد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶: ۳۴/۷). یعنی قدرت تصویرگری و انشای صورت دارد. زیرا نشانه وجود خلافت الهی و خداگونگی در انسان این است که او نیز مانند خداوند قدرت آفرینش داشته باشد، آفرینش از نوع ابداع یا ایجاد از عدم محض، که معنای واقعی خلاقیت است، ملاصدرا معتقد است اگر انسان نیروهای خود را متمرکز کند، خواست و اراده او مؤثر و نافذ خواهد بود و چیزی را که اراده کرده به وجود خواهد آمد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۷: ۲۰). بنابراین، خلاقیت نقطه مشترک بین خدا و انسان است و رمز آن، همان منصب جانشینی خداست، که در هیچ موجودی جز انسان یافت نمی‌شود و انسان برای انجام دادن وظایف جانشینی خود باید توانایی داشته باشد. «خلافت» انسان، کلید راز پنهان وجود «خلاقیت» در انسان و اختصاص آن به او در میان دیگر موجودات است و اگر موضوع خلافت الهی در بین نباشد، وجود خلاقیت در انسان توجیه فلسفی نخواهد داشت (خامنه ای، ۱۳۸۱: ۷). در واقع انسان می‌تواند مانند خداوند به ماده، صورت دهد و چیزی نو بیافریند که آن خلاقیت نامیده می‌شود. این خلاقیت می‌تواند در جنبه‌های گوناگونی صورت گیرد. برای مثال هنر مظهر یکی از انواع خلاقیت‌های انسان و ارمغانی است که ضمیر انسان، از ناپیدای جهان و زیبایی‌های آن برای دیگران به همراه می‌آورد.

ملاصدرا خلاقیت را بخشی از نفس انسان تلقی می‌کند، یعنی آن را یکی از بسترهای تحقق کمال نفسانی و شدن انسان تلقی می‌کند و حتی بالاتر از آن، خلاقیت را بستر امکان نیل انسان

به متعالی‌ترین کمال وجودی، یعنی رسیدن به عشق حقیقی و مواجهه با معشوق حقیقی قرار می‌دهد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۱۷۳/۷)، بنابراین، نقطه آغاز پژوهش‌های فلسفی را پیرامون خلاقیت، هنر و زیبایی‌شناسی هنری را هستی‌شناسی انسان می‌داند. یعنی باید قبل از هر چیز آن شاکله وجودی شناسایی شود که اقتضای خلاقیت دارد و انسان در پرتو آن خلاق می‌شود و اثر بدیع نو خلق شده و به منصف ظهور می‌رسد. باید به چیزی توجه شود که بر هر سه خلاقیت، شخص خلاق اثر خلاق تقدم وجودی دارد و منشاء هر سه است. آن چیزی جز نفس انسان نیست که توسط خداوند متعال در انسان دمیده شده است. خداوند نفس انسان را به گونه‌ای خلق کرد که اقتدار بر ایجاد و خلق صور را داشته باشد. به این دلیل نفس انسانی را از سنخ ملکوت آفرید که قدرت و سیطره دارد. موجودات ملکوتی قدرت بر ابداع و خلق صور را دارند، اعم از اینکه صورت‌ها عقلی و عاری از ماده یا قائم به ماده باشند. اینجاست که خداوند انسان را مثال خویش قرار داد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸، ۲۶۴/۱).

با توجه به مطالب مذکور ملاصدرا تعریف متفاوتی از خلاقیت دارد. خلاقیت در فلسفه ملاصدرا جایگاه والایی دارد و او آن را نوعی خداگونگی تلقی می‌کند و حیطه گسترده‌ای برای آن قایل است. برخلاف صاحب‌نظران خلاقیت که دیدی مادی به آن دارند، او به خلاقیت صبغه معنوی و قدسی می‌دهد. در زیر به مبانی معرفت‌شناسی ملاصدرا برای اخذ اصول و روش برای خلاقیت اشاره می‌شود.

مبانی معرفت‌شناسی حکمت متعالیه برای اخذ اصول و روش

مبانی در تعلیم و تربیت، به معنای اندیشه‌ها، افکار و نگرش‌های مربوط به معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و ارزش‌شناسی و در کل، موقعیت انسان، امکانات و محدودیت‌های او را نشان می‌دهد و درباره ضرورت‌هایی بحث می‌کند که حیات او پیوسته تحت تأثیر آنهاست. مبانی تربیت، ناظر به توصیف‌ها و تبیین‌هایی است که جریان تربیت، به انحاء مختلف به آنها تکیه دارد. تأثیر مبانی، به طور بارز در تعیین اصول و قواعد راهنمای عمل آشکار می‌شود و از طریق اصول، به روش‌های تعلیم و تربیت نیز سرایت می‌کند. تحقق بخشیدن به اهداف تعلیم و تربیت، در گرو اعتنا و تکیه کردن بر این دسته از مبانی و اصول ناظر به آنهاست (باقری، ۱۳۸۰: ۹۵). در این تحقیق در حوزه مبانی بر مبانی معرفت‌شناسی



ملاصدرا تأکید شده است.

تأثیر این گونه مبانی به طور بارز در تعیین اصول و قواعد راهنمای عمل آشکار می‌شود و از طریق اصول به روشها نیز سرایت می‌کند. تحقق بخشیدن به اهداف در گرو اعتنا و توجه به این دسته از مبانی و اصول ناظر به آنها است. از آنجا که در این پژوهش مبانی معرفت‌شناسی خلاقیت مدنظر بوده است به مبناهایی اشاره خواهد شد که در این حیطه قرار می‌گیرند.

مبنای ۱: مساوت علم و وجود

این ویژگی ناظر بر آن است که علم مراتبی دارد. بر این اساس به رغم اینکه موجودات در وجود با هم اشتراک دارند، ولی در شدت و حدت علم از هم متمایز هستند. ارتباط ویژه "وجود" و "علم" و یا وحدت این دو در بینش ملاصدرا جای تأمل دارد. از نظر ملاصدرا چون علم از مقوله وجود است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳: ۱۰۸)، مانند وجود از تشکیک برخوردار است و مراتب آن از نازل‌ترین سطح به عالی‌ترین سطح در صعود است. بنابراین، نظریه علم و وجود حقیقتاً بسیار به هم نزدیک بوده تا آن حد که صفات و ویژگی‌های هر کدام بر دیگری می‌تواند صادق باشد.

مبنای ۲: اتحاد عالم با معلوم

براساس این ویژگی وقتی که شخص چیزی را ادراک می‌کند، علمی که از ادراک آن شیء به وجود آمده است با شناخت فرد متحد و یکی می‌شود. نفس انسانی که وجودی مجرد است با ادراک صورتهای علمی توسعه می‌یابد و از طریق اتحاد با صورتهای علمی پیوسته بر کمال خویش می‌افزاید. در این یگانگی منظور اتحادی است که دو امر، که یکی بالقوه و ناقص است به واسطه دیگری به فعلیت و کمال می‌رسد.

بنابراین، علم و معرفت، نوعی تحوّل و تکامل نفس است. در این تحوّل و تکامل، نفس با هر اندیشه‌ای که می‌یابد وجودی تازه پیدا می‌کند. وجود هر صورت علمی در عین آنکه وجودی برای خود است، وجودی برای نفس عالم نیز هست و وجود صورت علمی برای خود، عین وجود صورت علمی برای نفس است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۷۳/۴).

ادراکات نیز، که به وسیله آن انسان انواع شناخت‌ها را به دست می‌آورد، از همین ویژگی برخوردار است. در همه مراتب ادراک (حسی، خیالی و عقلی) این اتحاد رخ می‌دهد، در واقع

ملاصدرا به معنای عام ادراک را همان علم تلقی می‌کند.

مبنای ۳: پویایی شناخت انسان

پیدایی معلومات در ذهن آدمی از محسوسات آغاز می‌شود و پس از آنکه ذهن به شماری از معلومات حسی دست یافت، فعالیت کرده، معلومات بدیهی را تولید می‌کند. پس از دست‌یابی ذهن انسان به معلومات بدیهی، سیر تفکر آغاز می‌شود، و با به کارگیری بدیهیات تصویری و تصدیقی به اندیشه‌های جدید تصویری و تصدیقی دست می‌یابد و بدین سان، سلسله معلومات بشری شکل یافته، ساختمان گسترده معلومات انسان برپا می‌شود.

براین اساس ذهن دارای صورتهای حسی فراوانی می‌شود در اینجا ذهن صرفاً پذیرنده نیست طوری که مخزنی فرض شود که معلومات را فقط در خود نگه می‌دارد، بلکه بعد از پیدایش بدیهیات، کسب معلومات به طور دیگری آغاز می‌شود. ذهن آنها را با شکل‌ها و صورتهای مختلف ترکیب می‌کند و به نتایج مختلفی نایل می‌شود. بنابراین، ذهن در کسب معرفت فعالانه شرکت می‌کند و معلومات به دست آمده را مبنای رسیدن به معرفت‌های دیگر قرار می‌دهد و این روند همین‌طور ادامه پیدا می‌کند. پیشرفت علوم یکی از نتایج این کارکرد ذهن است. کسب معرفت‌های جدید برای انسان نوعی تحوّل و تکامل نفس نیز به شمار می‌رود. در این تحوّل، نفس با کسب هر اندیشه‌ای وجودی تازه پیدا می‌کند. بنابراین، انسان مدام در حال نوشدن است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۳۸۷/۳).

مبنای ۴: وجود ذهنی

این ویژگی به تقسیمات وجود مربوط است و یکی از کارکردهای ذهن محسوب می‌شود. وجود به دو نوع خارجی و ذهنی تقسیم می‌شود. وقتی که انسان نسبت به جهان خارجی شناخت حاصل می‌کند، اشیاء خارجی عیناً وارد ذهن نمی‌شوند، بلکه ماهیات آنها در ذهن نقش می‌بندد. در واقع همان ماهیت که وجود عینی دارد، در عالم ذهن، وجود دیگری به نام «وجود ذهنی» پیدا می‌کند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰: ۳۵).

وجود ذهنی وجود ضعیف شده‌ای است که در ذهن هست، ولی از ویژگی‌های آن وجود خارجی برخوردار نیست، مانند آتش که در ذهن انسان وجود دارد، ولی از ویژگی سوزاندگی برخوردار نیست. یکی دیگر از ویژگیهای وجود ذهنی صورتهایی است که در ذهن وجود دارد،



ولی مصداق خارجی ندارد و ذهن با استفاده از خلاقیت و بر اساس کارکردی که وجود ذهنی در ذهن دارد آنها را می‌سازد، مانند کوه طلا و اسب بالدار. بنابراین، ویژگی دوم وجود ذهنی که خلاقیت را باعث می‌شود در این پژوهش بیشتر مورد نظر است.

مبنای ۵: عوالم انسان

انسان هم حیات درونی و هم حیات بیرونی دارد. عوالم انسان به سه عالم محسوسات، مثال و معقولات تقسیم می‌شود، عالم محسوسات در بین موجودات مشترک است، ولی عالم خیال و معقولات مختص انسان می‌باشد، حتی انسان در آن نیز از جهت شدت و حدت با افراد دیگر متفاوت است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۴۷۹/۳).

معرفت و شناخت به عالم محسوسات از طریق حواس طبیعی انجام می‌شود که اطلاعات و اخبار را از نواحی مختلف گرد می‌آورند و نفس را آماده دریافت ادراکات دیگر قرار می‌دهد. زمانی که این اطلاعات وارد ذهن می‌شود دستخوش تغییر می‌شوند و ذهن بر آنها دخل و تصرف دارد. در واقع حیات درونی انسان را تشکیل می‌دهند. اطلاعات حسی در مخزنی حفظ می‌شوند و انسان آنها را در عالم خیال فرا می‌خواند و آنها را به میل خود از نو می‌سازد. انسان در عالم معقولات با مفاهیم کلی سروکار دارد و این عالم نسبت به عالم محسوسات و خیال از تجرد بیشتری برخوردار است. انسان در این سه عالم می‌تواند سیر کند و به شناخت متناسب با هر عالم دست پیدا کند.

مبنای ۶: عالم خیال

عالم خیال یکی دیگر از مبناهای معرفت‌شناسی ملاصدرا است که در این پژوهش برای خلاقیت مد نظر بوده است. عالم خیال یکی از عوالم سه‌گانه انسان که در بین عالم محسوسات و عالم معقولات قرار گرفته و از خصوصیات هر دو عالم برخوردار است. چون از صور یا مثل معرفتی تشکیل شده است آن را عالم مثال می‌نامند. متناسب با عالم خیال انسان قوه خیال دارد. پس از آنکه صورتی از اشیاء توسط این قوه ادراک می‌شود، دیگر به وجود خارجی آن شیء نیازی نیست و ذهن آن را در خود نگه می‌دارد. از کارکردهای این قوه این است که تصاویر حسی را از خزانه خود بیرون کشیده و درهم می‌آمیزد، تغییر می‌دهد، با هم ترکیب می‌کند و باز می‌آفریند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۳۰۰/۱).

یکی از ویژگی‌های این عالم هویت امری آن است که در آن، انسان به خلق صور اقدام می‌کند و از عدم هر چیزی که بخواهد خلق می‌کند؛ در این عالم آدمی مانند خداوند از «کن فیکون» برخوردار است (خامنه ای، ۱۳۸۱: ۵) و آفرینشگری می‌کند. انسان بر اساس قوه خیال به خلّاقیت اقدام می‌کند و به صور شکل، رنگ و بعد می‌بخشد و آن را در عالم هستی ظاهر می‌کند. از ضرورت‌های برخوردار شدن از این ویژگی عالم خیال روگردانی از هوسهای زودگذر و تعلقات دنیوی است. در این صورت آدمی می‌تواند در این عالم نیروهای خود را متمرکز کند و از هویت امری آن بهره ببرد.

مبنای ۷: خیال فرارونده و خیال انحطاطی

ملاصدرا دو نوع خیال برای انسان قایل می‌شود. یکی خیال فراروند که قوه خیال انسان از مشغله‌های حسی و روزمرگی رهایی می‌یابد و نظمی معنوی بر آن حاکم می‌شود و دیگری خیال انحطاطی که در این نوع خیال تخیل انسان درگیر ادراکات حسی و هوسهای زودگذر می‌شود و به صورت خیالبافی‌های واهی از بین می‌رود (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۱۰۸/۹). ملاصدرا بر خیال فرارونده تأکید دارد زیرا در این نوع خیال، انسان درگیر امور عرضی دنیوی نمی‌شود و معنویات بر تمام خیال سایه می‌گستراند. این نوع خیال می‌تواند تجلی خلّاقیت و ابداع شود و فعالیت آن به صورت خیالات بیهوده ضایع نشود.

اصول و روشهای پرورش خلّاقیت

اصول از لحاظ فلسفی و زیر ساخت اندیشه‌های تربیتی، اهمیت فراوانی دارد. تأثیر اصول در تعلیم و تربیت، از مبانی عینی‌تر و ملموس‌تر است و بدون فهم و دریافت درست آن، نمی‌توان تعلیم و تربیت را عملی کرد. اهمیت اصول در تعلیم و تربیت به حدی است که برخی تربیت پژوهان، آموزش و پرورش را علم به اصول دانسته‌اند (هوشیار، ۱۳۳۵: ۸). یکی از ویژگیهای اصل این است که کشف‌پذیر است و نمی‌توان آن را وضع کرد، یعنی با تکیه بر ذهن خود و مشورت با دیگران اصل بنا نهاده نمی‌شود، زیرا اصل مقوله‌ای غیر اعتباری و فرا ذهنی است. هوشیار (هوشیار، ۱۳۳۵: ۱۶) و اشتاینر (شریعتمداری، ۱۳۷۳: ۲۷) بر کشفی بودن اصول صحه گذاشته‌اند. بنابراین، اصول تعلیم و تربیت مجموعه قواعد و دستورالعمل‌های



کلی است، که به صورت تجویزی بیان می‌شود، که با نظر به مبانی، اعتباردهی می‌شوند و سرلوحه عمل قرار می‌گیرند.

بدین ترتیب اصول با مفروض گرفتن اهداف و با تکیه بر مبانی تعلیم و تربیت استنتاج می‌شود. با تکیه بر مبانی که وضع امور مختلف را به صورت توصیف و تبیین به دست می‌دهند، زمینه آن فراهم می‌شود که قواعدی برای نحوه عمل مؤثر در تعلیم و تربیت معین شود.

۱. اصل آفرینشگری

این اصل ناظر به مبنای ۴ است. بر اساس این اصل از آنجا که خداوند از بین تمام موجودات جهان، فقط انسان را جانشین خود قرار داده است، پس او باید شباهت‌هایی با خالق خویش داشته باشد. خداوند دو نوع آفرینش دارد، خلق و امر. پس از آنجا که خداوند انسان را به صورت خود آفریده است پس او نیز از ویژگی آفرینش برخوردار می‌باشد. اگر جهان عینی و خارجی، قلمرو قدرت و خلاقیت خداست، جهان ذهنی و خیال نیز قلمرو بی حد و مرز انسان است. انسان در قوه خیال خود می‌تواند ابداع و آفرینشگری کند و موجوداتی را از عدم خلق کند (خامنه‌ای، ۱۳۸۱). که این ویژگی آدمی باید در متریان پرورش پیدا کند تا بتوانند کارهای خلاق از خود بروز دهند، زیرا همین خاصیت است که به زندگی بشری صفا و طراوتی داده و فرهنگ‌ها و ادبیات و تاریخ و تمدن‌ها را ساخته و حتی فلسفه نیز مدیون کمک‌های آن است. شاعران، هنرمندان، طراحان، نویسندگان و همه کسانی که نوآوری دارند از خیال خود کمک می‌گیرند و قوه خیال انسان است که تمدن بشری را شکوفا کرده است.

ملاصدرا معتقد است انسان برای خود، در قلمرو حاکمیت مطلقه خود، عالمی دارد که در آن عالم نیز مانند عالم عینی، جوهر و عرض و ماده و عنصر هست و ایجاد همه آنها به قدرت و اراده انسان است. انسان در این عالم می‌تواند مانند خداوند آفرینشگری کند. اعجاز پیامبران نوعی از بروز همین قدرت الهی در بشر بوده که خداوند اجازه اعمال آن را به آنها داده است. ملاصدرا تجلی این توانایی را در گرو متصف شدن به اخلاق الهی می‌داند؛ او معتقد است نفس انسانی از سنخ ملکوت و جوهر لاهوت است. هرگاه نفس خود را به اخلاق الله بیاراید و

به عقول و نفوس شباهت یابد، توان کاری را خواهد یافت که آنها توان آن را دارند. بنابراین، این توانایی چون به قدس و تقوا و پاکی بستگی دارد ناچار نباید انتظار داشت که از هر کسی سر بزند، زیرا افرادی که گرفتار روزمرگی می‌شوند و در امور دنیوی غرق می‌شوند، حتی نمی‌توانند آن را درک کنند.

براساس این اصل باید بستر و زمینه ظهور چنین موهبتی را در متریان فراهم کرد. تا در عالم ماده و حوزه حواس پنجگانه محصور نمانند و بتوانند در عالم خیال سیر کنند و آفرینشگری کنند. زیرا از نظر ملاصدرا انسان بر خلاف دیگر موجودات، قوایی دارد که می‌تواند از عالم حس و ماده گذشته و بدون آنکه بدن جسمانی خود را رها کرده باشد به عوالم فوق ماده، یعنی عالم مثال و عالم عقل، قدم بگذارد. چون او جانشین خداست و باید بر تمام جهان‌ها تسلط داشته و با آنها مرتبط باشد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۲۶۴/۱).

براساس این ویژگی انسان قدرت اختراعات غریب و شگفت‌انگیز را دارد، که از فکر و نیروی خلاقه‌ای نشأت می‌گیرد که در نهاد اوست. این اصل توجه انسان را به قوه خیال معطوف می‌کند که سرچشمه همه اینهاست. ساز و کار این خلاقیت و ایجاد اشیاء و پدیده‌های خارجی بر اساس همان تطابق درجات روحی انسان با درجات و مراتب وجودی در جهان است و به عبارت دیگر رمز خلاقیت انسان، استفاده از «خیال متصل» یا عالم مثال انسانی است.

۱-۱. روش رؤیا پردازی

این روش ناظر به اصل آفرینشگری است. در این روش فرد در رؤیا مناظری را تصور می‌کند و کارهایی که در خارج تحقق آن محال است در ذهن می‌گذراند. با این کار قوه خیال متربی به شدت درگیر می‌شود. در این حالت فرد می‌تواند از ویژگیهای عالم خیال بهره ببرد. برای اینکه فرد بتواند به موجود خیالی، که در ذهن خود ساخته و پرداخته است، در عالم خارج عینیت ببخشد باید از خیال متصل خود استفاده کند. روش رؤیاپردازی که در آن فرد تمام نیروی اراده خود را متمرکز می‌کند تا بتواند این دو عالم را به هم وصل کند، شیوه‌ای است که به ابداع‌گری منجر می‌شود. از نظر ملاصدرا این کار توسط خیال متصل فرد انجام می‌شود و هویت امری دارد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶: ۳۴/۷). این روش باعث می‌شود متربی در رؤیا تصاویر غیرممکن را ببیند و مرحله به مرحله شدت آن را بیشتر کند به طوری که



ادراک خیالی او به شدت درگیر شود.

برای مثال در این روش می‌توان از متریبان خواست که قصرهایی را از شن در رؤیا بسازند و سپس از آن فراتر، آنچه در کره ماه وجود دارد و بعد از او بخواهیم به آنجا برود. یا سیر در ابرها را در رؤیا تجربه کند و سپس از او بخواهیم در فضا سکونت کند. این تمرین در راه یافتن به قوه خیال مفید واقع می‌شود و متریبی را خلّاق بار می‌آورد. لازمه این روش همان‌طور که بیان شد از نظر ملاصدرا روش پالایش نفس است که به آن در اصل ۳ اشاره شد. کسانانی از نیروی آفرینشگری برخوردار می‌شوند که نفس خود را از هوا و هوسهای آنی پاک گردانند و اخلاق الهی داشته باشند، چون در غیر این صورت ممکن است در روش رؤیاپردازی متریبان در رؤیاهایی که انجام می‌دهند تحت تأثیر امورات دنیوی قرار بگیرند و کارآیی لازم را نداشته باشد.

۲-۱. روش الهام‌گیری از طبیعت

این روش ناظر به ویژگی آفرینشگری انسان است. در این روش متریبان باید نظم و کمال طبیعی جهان را درک کنند و از آن همه کمال و جمال و تجلیات گوناگون آن در موجودات و جانداران و انسان و هنر، احساس خوشی و لذت کرده و به سوی آن جلب و جذب شوند. زیرا زیبایی یک صفت الهی است و چون جهان، آینه جمال الهی است، به این دلیل در جهان، نظامی واحد و منسجم و کامل و سراسر زیبایی حکومت می‌کند. چون انسان موجودی است که براساس عالم خیال مبتکر می‌باشد، زیبایی جهان را در آینه وجود خود می‌بیند یا به صورت الهامی در خود می‌یابد و چون موجودی قادر بر «بیان» است، آنچه را که دیده یا الهام گرفته به صورت گفتار یا عمل نشان می‌دهد و همه آن زیبایی‌ها را در آن منعکس می‌کند و یک اثر هنری مانند شعر، رمان و غیره را خلق می‌کند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳: ۱۸). در این روش متریبان از طبیعت الهام می‌گیرند که تجلی خداوند است و با استفاده از قوه خیال خود به توصیف زیبایی آن اقدام می‌کنند. این کار باعث می‌شود خلاقیت متریبان پرورش یابد و به عظمت و بزرگی خداوند پی ببرند و در مسیر کمال قرار گیرند.

روش کار در این روش بدین ترتیب است که از متریبان خواسته می‌شود در عالم خیال بر زیبایی‌های جهان تمرکز کنند؛ انتخاب موضوع برای تمرکز به دلخواه است و بعد از آنها

خواسته می‌شود که در آن زیبایی‌ها غرق شوند و آن را با وجود خود لمس کنند و بعد این زیبایی‌ها را در حالی که چشمان آنها بسته است و هنوز صور جلوی چشم آنها قرار دارد با کلمات زیبا توصیف کنند. وقتی این تمرین چند بار تکرار شود متریبان توان بیشتری در ابراز احساسات خود درباره تصویر مورد نظر پیدا می‌کنند.

۲. اصل تفاوت‌های فردی

این اصل ناظر به مبنای ۱ است. انسان‌ها از نظر برخورداری از دانش با هم متفاوت هستند. هر کس درجه‌ای از علم را دارا است. ملاصدرا علم را سنخ ماهیت تلقی نکرد، بلکه آن را از جنس وجود دانست (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۳/۳۷۹). در این صورت علم به تمام جهان هستی تعمیم پیدا می‌کند، به طوری که تمام موجودات بر حسب درجه وجودی خود از علم برخوردار و عالم تلقی می‌شوند.

موجودات عالم به رغم اشتراک آنها در وجود، مراتبی دارند و در بین ناقص و کامل در نوسان هستند. ملاصدرا توانایی‌های انسانی را گوناگون و متفاوت تلقی می‌کند. رابطه انسانها را رابطه مراتبی میان انسانهای ناقص و کامل می‌داند، نه رابطه میان انسانهای برابر. از نظر ملاصدرا هر موجودی دو جهت دارد، جهتی که بدان موجود است، که در این جهت با همه موجودات در وجود مشترک است و جهتی دیگر هویت وجودی است که تعیین می‌شود، که درجات مختلفی از قوت، ضعف، کمال و نقص را دارد. بدین ترتیب در اندیشه ملاصدرا به این دلیل که علم و جهل یا نادانی و نادانی درجاتی دارند، در تمام جوامع نظامی مراتبی و نابرابری وجود دارد و در واقع نابرابری در جوامع انسانی اصلی اساسی و مشروع است. او این نابرابری را براساس درجاتی از دانش و نادانی و تمایز درجه وجودی استوار کرده است. انسانها هر کدام بر حسب مرتبه‌ای از شناخت که در آن قرار دارند در دریافت معقولات ویژه مستعد می‌شوند و در سرعت، مقدار استنباط و درک و نیز قدرت تعلیم متفاوت هستند. چون سرشت انسانها مختلف و دارای مراتب است، پس افراد در ادراک نیز با هم تفاوت دارند. عده‌ای قدرت درک معقولات را پیدا می‌کنند و تعدادی نیز از آن محروم هستند. اگر قدرت درک معقولات در جهت درست به کار رود. افراد می‌توانند به سعادت، دریافت بیشترین لذت (شهود حق)، دست پیدا کنند.



همان‌طور که بیان شد از نظر ملاصدرا وسعت‌ها و توانایی درونی و بیرونی انسان یکسان و مساوی نیست. این وسعت و توانایی انسان به درجه وجودی نفس بستگی دارد که به وسیله ادراکات تعیین می‌شود. بعضی از افراد در ادراک حسی می‌مانند و از درک معقولات عاجز می‌شوند و برخی دیگر به بالاترین خیر، درک معقولات، دست می‌یازند. همین باعث شده است هر کس در مراتب و جایگاه معینی قرار گیرد و توانایی ویژگی خاصی را دارا باشد. برای این اساس افراد در شدت خلاقیت نیز با هم تفاوت دارند. افرادی که درجه وجودی آنها پایین است و فقط از ادراک حسی بهره می‌گیرند خلاقیت اندکی دارند، ولی عده‌ای که شاکله وجودی خود را غنا بخشیده‌اند و به مراتب از درجه وجودی بالاتری برخوردار هستند ابتکار و خلاقیت نیز در این افراد بیشتر است و از تمام مراتب ادراک (حسی، خیالی و عقلی) بهره می‌گیرند.

تعلیم و تربیت با مهیا کردن زمینه و بستر برای افراد، تجربیات آنها را از جهان هستی پر بار می‌کند و به غنی‌تر شدن شاکله وجودی افراد کمک می‌کند. تعلیم و تربیت باید بستری را فراهم کند که فرد از انواع ادراکات خود استفاده کند و تا او توان انتزاع مسائل را پیدا کند و از تخیل خود در جهت درک عالم هستی و رسیدن به سعادت و مراتب بالاتر استفاده کند. آن شاکله وجودی را شناسایی و پرورش دهد که مقتضای خلاقیت را دارد. همچنین باید تفاوت‌های فردی را ارج بنهد و با توجه به تفاوت آنها در شاکله وجودی، امر آموزش انجام شود. تعلیم و تربیت به شکل یکسان برای افراد دارای توانایی‌های مختلف ممکن نیست، زیرا همه انسان‌ها از تعقل و تفکر بهره کافی ندارند. بر اساس این اصل برای افرادی که از تعقل و تفکر بهره وجودی زیادی دارند از روش استدلالی و برهانی و برای افراد دارای مرتبه وجودی پایین‌تر باید بیشتر ادراک خیالی آنها پرورش داده شود تا توانایی آن را داشته باشند که معقولات را درک کنند و به مرتبه بالاتر از ادراک صعود کنند. که برای این امر می‌توان از روش انتزاعی و روش تحریک عواطف متریبان استفاده کرد. چون در این پژوهش، پرورش خلاقیت مد نظر است دو روش اخیر را بررسی می‌کنیم.

۱-۲ روش تحریک عواطف متریبان

این روش برای افرادی به کار می‌رود که شأن وجودی پایینی دارند. برای اینکه افراد از

مرتبه ادراک حسی فراتر روند باید آنها را با امور غیر منطقی مواجهه کرده و عواطف آنها را تحریک کرد، تا قادر باشند قوه خیال خود را به کار اندازند، صورتهایی را خلق کنند و آن را در عالم محسوسات عینیت بخشند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۲۶۴/۱).

عواطف در خلاقیت نقش اول را بازی می‌کند. یکی از عناصر مهم فرایند خلاق، عنصر غیرعقلانی یا عنصر عاطفی است. اهمیت عواطف در فرایند خلاق حتی از اهمیت ظرفیت عقلانی نیز بیشتر است. گرچه ممکن است راه حل مسائل منطقی باشد، اما فرایندی که به چنین راه حلی منتهی می‌شود عقلانی و منطقی نیست. عواطف می‌توانند در رابطه با خلاقیت تسهیل‌کننده یا بازدارنده باشند. یعنی تفکر خلاق را حمایت کرده یا آن را پس می‌زنند، عواطف موجب می‌شود فرد عمیقاً درگیر کار شده، چنانکه با شور و اشتیاق آن را دنبال کند و کارهای فوق العاده‌ای ارائه دهد (حسینی، ۱۳۸۳). برای نمونه برای متریان می‌توان نمایشهای خلاق را اجرا کرد که در آن از امور غیر منطقی نیز بهره گرفته شود مثلاً «در آن مادری به تصویر کشیده شود که بچه خود را انکار می‌کند و آن را از خود می‌راند، حتی حاضر نیست به او شیر دهد»، این نوع صحنه‌ها باعث می‌شود که عواطف متریان تحریک شود و بتوانند فراتر از قالبی که در آن هستند مسائل را تصور کنند.

۲-۲ روش خیالی

این روش ناظر به این مبناست که انسان در هر درجه از مرتبه وجودی که واقع شود شناخت متناسب با آن را کسب می‌کند. از نظر ملاصدرا افراد دارای غنای وجودی پایین شناخت آنها نیز در مرتبه ادراک حسی و خیالی قرار دارد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۳۷/۷). این روش برای افرادی به کار می‌رود که هنوز شاکله وجودی آنها در سطح پایینی قرار دارد و نمی‌توان از روش برهان و استدلالی برای آموزش آنها استفاده کرد.

در این روش فرد یاد می‌گیرد که در عالم خیال سیر کند و از طریق ترکیب مواد با هم صورتهای جدید بسازد یا خود را به جای چیز دیگری قرار دهد. به این صورت از ادراک خیالی خود نیز بهره گیرد. در نظر ملاصدرا صورتهای خیالی دو گونه هستند: اول صورتهایی که حتی بدون استفاده از محفوظات ذهن و حافظه از طریق انعکاس حقایق ماوراء حس در آینه نفس انسانی دریافت می‌شود. دوم صورتهایی که به وسیله قوه مخیله انسان، کارگردانی و



با ترکیب ماهرانه از چند صورت از صورتهای بایگانی شده در ذهن، صورتهایی جدید می‌سازد مانند اسب بالدار و کوه طلا. در این روش صورتهای نوع دوم مد نظر است. این روش باعث می‌شود که خلاقیت فرد پرورش یابد. زیرا بسیاری از ابداعات و اختراعات، در نتیجه قدرت تخیل است. زیرا همان طور که در فصل دوم بیان شد، از نظر ملاصدرا نفس در مرتبه خیال، صورتهای را می‌سازد و به عنوان فاعل صورتهای بدون توجه به محل آنها عمل می‌کند (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۲: ۴۹۳). بسیاری از داستان‌های تخیلی که نویسنده آن در عالم خیال آن را ساخته و پرداخته، از همین قدرت خیال انسان نشأت گرفته است، که امروزه به واقعیت پیوسته‌اند. مانند داستانهای ژول ورن که در عالم خیال خود، به فضا و اعماق دریا سفر می‌کند. می‌توان متربیان را از طریق داستان‌های تخیلی با عالم خیال آشنا کرد و از آنها خواست که داستان تخیلی بنویسند بدون اینکه هیچ محدودیتی برای آن وجود داشته باشد.

۳. اصل نوکردن مدام شناخت

این اصل ناظر به مبنای ۳، پویایی شناخت انسان است، که بر این اساس شناخت با ادراک محیط پیرامون دچار چالش می‌شود و در برخورد با معضلات و مسائل متعددی قرار می‌گیرد. از نظر ملاصدرا انسان خلق ایستایی ندارد و به صورت دائم در حال تغییر و دگرگونی است و به مثابه آن ادراکات او نیز از محیط غنی‌تر می‌شود و هر لحظه با جلوه‌های تازه‌ایی از طبیعت مواجه می‌شود. این مظاهر به عنوان داده وارد ذهن انسان می‌شوند و با روح او اتحاد پیدا می‌کنند. بر این اساس فرد در مواجهه با این تجربیات جدید که برای او مسئله‌آفرینی می‌کنند، مایل است که مکرراً بر اساس یک قالب ذهنی با مسائل مواجه شود. که در این صورت فرد، در مرتبه خاصی از وجود متوقف می‌ماند. چون ملاصدرا معتقد است نفس انسانی با حفظ وحدت در طی حیات و به طور مستمر در حال صعود و نزول در سلسله مراتب وجودی خویش، هم در شئون مربوط به جسمانی و هم در شئون مربوط به امور معنوی است. این نوع حرکت نفس طی فرایندهای ادراکی و با فعالیت حواس آغاز می‌شود و در طی مراحل بعدی ادراکی تکامل یافته تا فعلیت جدیدی را کسب کند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۲۹۳/۳). پس نفس انسان به وسیله ادراکات حسی، خیالی و عقلی در هر لحظه در حال شدن است و تکامل

کنشگری آن به عنوان امری در نظر گرفته می‌شود که به تحوّل نفس و ارتقاء آن کمک می‌کند. بر اساس این اصل فرد باید شیوه‌های قدیمی تفکر را رها و روشهای جدید را جایگزین کند. نفس انسان در این خلق مدام و نو شدن دخیل است، که بر اساس این اصل، نفس انسان باید مورد پرورش قرار گیرد و رشد پیدا کند و تا در مواجهه با تجربیات جدید آگاهانه عمل کند. شیوه‌های قبلی که ذهن به آنها عادت کرده است با تحوّل، ویژگی ذاتی نفس، منافات دارد و ذهن را به نوعی تحجر و قالب بندی خاصی دچار می‌کند و توان استفاده از روشهای جدید و حل مشکل پیش آمده را نخواهد داشت. براساس این اصل انسان باید در مواجهه با تجربیات جدید روشی خلاق در پیش بگیرد و شیوه‌های ناب و نوی را به کار برد تا بتواند دوباره تعادل خود را بیابد.

۳-۱ روش پذیرا بودن تجربیات نو

این روش ناظر به نوکردن مدام شناخت است. ملاصدرا معتقد است با تحوّل که در نفس انسان جریان دارد فرد ایدآل کسی است که نظم خارجی جهان را در ظرف فهم خود ادراک کند. یعنی خطوط کلی هستی عینی، در جان او ترسیم شده باشد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۲۵/۱). براین اساس در مواجهه با معرفتهای جهان هستی پذیرا بودن، به منظور درک و شناخت آن ضروری است. زیرا اگر متربی می‌خواهد خود را به عنوان یک شخص خلاق بروز دهد، باید آغوش خود را در برابر دنیا بگشاید و با هرچیز با تمام موجودیت آن مواجه شود. ملاصدرا زندگی انسان را سرشار از تجربیات جدید می‌داند، که در هر لحظه به سوی انسان رهسپار می‌شود، زیرا کثرت آلات حسی از یک طرف و تعداد احساس‌های جزئی از طرف دیگر، که در طی زمان به واسطه حالات، شرایط، حرکات و کوشش‌های مختلف که انسان برای اغراض و غایات مختلف انجام می‌دهد، در انسان به وجود می‌آیند هویدا شدن صور محسوس زیادی را در ذهن موجب می‌شود (طباطبایی و مطهری، ۱۳۷۲). که این روش راههای مختلف دانستن و تجربه کردن جهان هستی را به متربیان آموزش می‌دهد.

قرار گرفتن مستمر در برابر معرفتهای جدید نوعی انعطاف پذیری را می‌طلبد که این مهارت باید در متربیان پرورش پیدا کند تا نسبت به تمام چیزهایی که یاد می‌گیرند و تجربه می‌کنند پذیرا و انعطاف‌پذیر باشند. پذیرا بودن فرد به تجربه، بدان معنا نیست که متربی در



جستجوی لحظاتی باشد که از آن لذت ببرد، بلکه باید یاد بگیرد از تجارب آنی خود حداکثر استفاده را ببرد. برای این کار باید به هر درس به عنوان ماجراجویی تازه و تجربه‌ای کامل نگریسته شود و متربی باید سعی کند آن را در تمام وجودش نفوذ دهد و آن را جذب کند. زیرا به عقیده ملاصدرا علم، جزئی از وجود فرد می‌شود و تمام ادراکات با او اتحاد پیدا می‌کنند و شاکله وجود او را تکامل می‌بخشند.

در این روش متربی باید خود را با شهود حواس خود هماهنگ کند. برای مثال اگر در راه بازگشت به خانه چشم او به دسته‌ای از پرندگان افتاد که در پهنه آسمان تیره جمع شده‌اند یا چشم او به نور خورشید افتاد که دیوار باغی را روشنی می‌بخشد، باید این ادراکات را در دل خود جای دهد تا با زبان بی‌زبانی اسرار چیزها را بر او بگشایند. بنابراین، همیشه جهان هستی با ما سخن می‌گوید و اگر می‌خواهیم متربیان خلاق باشند باید به زندگی گوش فرا دهند و با آغوش باز به استقبال آن بروند. از طریق زنده نگه داشتن حس کنجکاوی متربیان در مواجهه با تجربیات، خلاقیت آنها نیز ارتقاء پیدا می‌کند.

۴. اصل شکوفایی نیروهای آدمی

این اصل ناظر به مبنای ۷ است. مهمترین خصیصه انسان تصور کردن معناهای غیر مادی یا مجرد از ماده است. که این توانایی انسان در گرو غنا بخشیدن وجود است و این علم است که تحقق انسانیت و فعلیت آن را باعث می‌شود. بنابراین، اشتغال انسان به امور مادی سبب می‌شود که نوعی غفلت و نسیان در آدمی رخ دهد که از راه کمال باز ماند. نباید تصور شود که که فاعل شناسا اگر ذات خود را به علم حضوری می‌شناسد، پس او باید همه صفات و لوازم و آثار خود را به صورت بالذات درک کند. زیرا صفات نفس نظیر قدرت، ادراک، شوق، حرکت و امکان فقری از امور وجدانی نفس است و اگر جهلی در این ناحیه باشد، ناشی از وجود مانع است. این مانع چیزی جز توجه بیش از حد نفس انسان به امور دنیوی نیست (علم الهدی، ۱۳۸۴: ۹۰). نفس با برداشتن همه موانع از سر راه به آزادی می‌رسد طوری که از نیروهای نهفته در سرشت آدمی آگاهی پیدا می‌کند و اصالت خود و اعمال خود را باز می‌نمایاند.

استفاده از نیروی خلق و ابداع نیز در انسان در گرو تحقق همین اصل است، انسان تا از تعلقات دنیا رها نشود، به نیروهای موجود در خود نظر نمی‌افکند. دلبستگی به دنیا باعث

می‌شود انسان بیشتر در پی لذت‌های زودگذر و واهی باشد و از لذات والاتر محروم بماند. همین باعث می‌شود از قوه به فعلیت نرسد و چون آئینه چنین دل‌هایی از زنگ معاصی و تعلقات پاک نشده و از نور معرفت بی بهره می‌مانند. در حالی که برخی با اعمال و افعال صالح و تکالیف و ریاضت‌های شرعی و در نتیجه تصفیه دل، آمادگی لازم را، برای تجلی علوم حق در آئینه دل، فراهم می‌کنند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۱۳۶/۹). این دسته افرادی هستند که به نیروها و حرکت در نفس آدمی شناخت پیدا می‌کنند و می‌توانند از نیروهای الهی در نفس استفاده کنند. خلاقیت یکی از همان نیروهاست که در اثر بریدگی نفس از تعلقات دنیوی می‌تواند رشد پیدا کند. جروم سینگر^۱ پژوهشهایی انجام داده است، که نتایج آنها، این موضوع را تأیید می‌کند و حاکی از آن است، که تصور و تخیل رشد نیافته می‌تواند منبعی برای بزهکاری، خشونت، افراط در خوردن و استفاده از مواد مخدر خطرناک باشد، ظهور این گرایشها در کودکان نشان دهنده کاستی در رشد حیات درونی آنهاست. کسانی که از تخیل و تصور خود استفاده می‌کنند، آرامش بیشتری دارند و در رفتارهای خود استقلال بیشتری نشان می‌دهند (میلر، ۱۳۷۹). بدین ترتیب باعث می‌شود کسانی که به تزکیه درون اقدام می‌کنند قدرت تخیل بالاتری نیز داشته باشند و توجه آنها صرفاً به مشغله‌های دنیوی معطوف نشود.

۴-۱ روش پالایش نفس

این روش عبارت از تخلیه و پیراسته سازی درون از رذایل اخلاقی و آلودگی هاست. از نظر ملاصدرا یکی از شیوه‌های رهایی از امور واهی و تعلقات دنیوی ریاضت و تصفیه قلب و تطهیر و جلای نفس است، که باعث می‌شود نور ایمان و معرفت خدا در قلب انسان بتابد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۱۳۹/۹). زیرا تا زمانی که آدمی آلوده به گناه و رذیلت اخلاقی باشد نمی‌تواند به کمال برسد و تا زمانی که ساحت جان و دل انسان آلوده است و گناه سیمای دل را مکدر ساخته، نمی‌تواند از تابش انوار الهی بهره مند شود. این دلیل پالایش نفس نخستین گام خودسازی است و پیوسته مورد توجه ویژه سالکان واصل و عارفان بلندپایه بوده است. این روش از مهمترین اموری که متربی در دوران تعلم باید آن را مد نظر قرار دهد. متربی باید باطن و ظاهر خود را از آلودگی‌ها پاک کند و به نیکویی‌ها بیاراید. از نظر ملاصدرا چنانچه



روح انسان از تعلقات بدن جسمانی دور شود و با توجه و مهاجرت به سوی خدا از آلودگی معاصی و لذات و شهوات و وسوسه‌های عادی و تعلقات رها شود، نور معرفت و ایمان به خدا و ملکوت اعلای او بر او می‌تابد و او می‌تواند صورتهای مثالی را با چشم خود مشاهده کند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۳۱/۷). زیرا پالایش نفس صرفاً راهکاری مربوط به حوزه ارزش شناختی نیست، بلکه راهبرد توسعه ظرفیت علمی نیز است و توجه به برخی اعمال و عبادات در قلمروی پالایش نفس به جهت تأثیری است که آنها در تحوّل و هدایت انسان دارند (جوادی آملی، ۱۳۷۸). روحی با چنین ویژگی‌های از نظر قوا به شدت قوی می‌شود و به دلیل اتصال او به مافوق، به عالم زیرین خود تسلط می‌یابد، چیزی او را مشغول نمی‌کند و بر خلاف روح‌های ضعیف به هر دو طرف احاطه می‌یابد.

بدین ترتیب دنبال لذت‌های واهی رفتن و به دنیا دل سپردن خلاقیت را از بین می‌برد و فرد از توجه به خداوند باز می‌ایستد و تمام توجه آن به لذت حسی معطوف می‌شود، ولی وقتی انسان پا را فراتر بگذارد و تعلقات را کم کند و از نیروی شهود و تخیل خود استفاده کند می‌تواند موجودی خلاق باشد و کارهای خارق العاده انجام دهد. نمونه آن را می‌توان در مرتاضهای هندی مشاهده کرد. اولین کاری که آنها انجام می‌دهند پالایش نفس می‌باشد و خود را از همه تعلقات دنیوی پاک می‌کنند و با انجام دادن بعضی از تمرین‌های مخصوص از قدرت خارق العاده‌ای برخوردار می‌شوند و به نیروی شهودی و تخیلی بالایی مجهز می‌شوند و نیروهای درون خود را تحقق می‌بخشند. این طهارت باطنی باید در ظاهر و رفتار متریبان نمایان شود. هنگامی که این مصونیت ایجاد شود، در پرتو آن علم و معرفت تازه‌ای حاصل می‌شود و این علم ویژه‌ای است که از پالایش نفس سرچشمه می‌گیرد (باقری، ۱۳۸۶) و خلاقیت در پرتو آن رخ می‌دهد.

۵. اصل استعلا

این اصل ناظر مبنای ۵ است. ویژگی این اصل دیدگاه ماوراء فردی آن است. استعلا مستلزم باز و گشوده بودن فرد نسبت به هستی است. از نظر ملاصدرا موضوع معرفت بشری وحدت و یکپارچگی جهان هستی است. زمانیکه موضوع معرفت برای تمام انسانها یکی باشد، خود معرفت نیز از یکپارچگی و وحدت برخوردار می‌شود. بدین ترتیب دانش از هر نوعی که

باشد چه حضوری، چه حصولی و استدلالی یا نقلی موضوع آن، جهان هستی است. این دانشها به رغم تمام تفاوت هایشان تجلی یک حقیقت هستند و آن حقیقت وجود است. کل جهان هستی به صورت یک پارچه موضوع شناخت آدمی است. همین باعث می‌شود انسان مرتب با جهان خارج از ذهن در ارتباط باشد و خود او نیز در درون حیاتی مخصوص به خود دارد که باید بین این دو حیات ارتباط برقرار کند. این کار مستلزم به کارگیری اصل استعلا می‌باشد. از طریق اصل استعلا فرد بین حیات درونی خود و عالم هستی ارتباطی پویا برقرار می‌کند. دیدگاهی باز و گشوده داشتن نسبت به بی‌نهایت مستلزم قبول روحانی بودن انسان است. این روحانی بودن بر نوعی ارتباط بین حیات درونی فرد و بی‌نهایت دلالت دارد، که تعلیم و تربیت باید درصدد پرورش و رشد ارتباط بین جهان درون فرد با جهان‌های خارجی باشد. زیرا ملاصدرا مجموع جهان را به صورت یک موجود واحد زنده تلقی می‌کند. همچنان که هر عضوی از موجود زنده تأثیر عضو دیگر را حس می‌کند و از آن، متأثر می‌شود، اجزاء عالم نیز به جهت ترکیب و پیوستگی که با یکدیگر دارند از یکدیگر متأثر می‌شوند و مانند اعضاء پیکر یک موجود زنده، تأثیر یکدیگر را حس می‌کنند (جوادی آملی، ۱۳۷۶: ۱۴/۲). افلوپین نیز به زنده‌انگاری جهان معتقد بود. به نظر او عالم از یک منظر، شبیه سیم‌های تار (از آلات موسیقی) است که اگر یک سیم آن را حرکت دهند، سیم‌های دیگر نیز به حرکت در می‌آیند و از منظر دیگر، شبیه یک سیم تار است که اگر یک طرف آن را به حرکت در بیاورند، طرف دیگر نیز حرکت می‌کند. همه اجزاء عالم تحت نظام واحد قرار دارد و عالم به منزله شخص واحد است (بدوی، ۱۹۷۷: ۲۱۲). در این اصل فرد باید ارتباط‌هایی را درک کند که جهان هستی را به عنوان یک کل تشکیل می‌دهند. زیرا همان‌طور که بیان شد واقعیت، یک کل به هم پیوسته است به گونه‌ای که توصیف کامل هر موجود مستلزم درک و فهم تمام موجودات دیگر است.

اصل استعلا را می‌توان منبعی برای خلاقیت تلقی کرد. از آنجا که استعلا مستلزم باز و گشوده بودن نسبت به بی‌نهایت است، ترغیب یک مواجهه خلاق با زندگی را موجب می‌شود. از آنجا که ویژگی اساسی اصل استعلا گشوده بودن نسبت به هستی است، باید دید کل‌نگرانه را در متری تقویت کند.



۵-۱ روش غور در باطن

روش غور در باطن، ناظر به اصل استعلا است. در این روش سعی می‌شود بین حیات درونی فرد با جهان هستی پیوند برقرار شود و اینکه چگونه انسان و جهان هستی اجزاء یک کل یگانه هستند و به چگونگی نحوه ارتباط مشترک فیزیکی - روحانی آنها توجه می‌شود. جهان خارجی با تمام پدیده‌های خود سرشار از تجلیات زیبای پروردگار است، اما فرد باید این قدسیات را در درون خود تجربه کرده باشد پیش از آنکه بتواند نسبت به کشف آن در محیط اقدام کند. در هر فردی یک حس غریزی وجود دارد که میان او و جهان هستی اتصال برقرار می‌کند، یک احساس درونی از معنی، همسانی و همسویی. از نظر ملاصدرا یک جهان درونی از وجود روحانی و موجودات روحانی در افراد وجود دارد که بشر، طبیعت و جهان هستی همه در آن حضور دارند، که انسان از طریق توجه کردن به این حیات درونی و درک زیبایی‌های آن می‌تواند خود را اعتلا بخشد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۳۰۲/۱). غور در باطن روشی است که برای متریبان این فرصت را فراهم می‌کند، که به حیات (ظرفیت) درونی خود دست یابند.

این روش باعث می‌شود فرد در درون خود تجلیات قدسی را درک کند و از آنجا به جهان هستی انتقال پیدا کند و در نهایت آنها را به عنوان یک کل یگانه دریافت کند. بدین ترتیب ارتباط برقرار کردن با حیات درونی نیز مستلزم وارد شدن به عالم خیال است که از ویژگی ابداع و آفرینشگری برخوردار است. این نوع برقرار کردن ارتباط میان عوالم فرد را خلاق بار می‌آورد.

برای مثال در این روش می‌توان از متریبان خواست که به درون خود نظر افکنند و توجه کنند که چگونه همه اعضاء به صورت دقیق در سر جای خود نهاده شده و به وظیفه خود عمل می‌کند و نظم، انسجام و یکپارچگی حیات درون خود را احساس کنند و فراتر از آن تمرکز کنند که تمام جهان در ذهن آنها به صورت روحانی وجود دارد. در مرحله بعد همین تمرین درباره جهان هستی تکرار می‌شود که در آن باید از متریبان خواست که جهان را به عنوان یک کل یگانه تصور کنند، مانند یک ماشین که همه اعضاء آن با هم همکاری می‌کنند و هر یک در مکان دقیق قرار گرفته است تا مسافر را به مقصد برساند. انسان نیز جزئی از این کل تلقی می‌شود. این روش نیروی خلاق متریبان را افزایش می‌دهد طوری که متریبی می‌تواند خود را

در جهان هستی تصور کند و به صورت کل نگرانه به آن نظر افکند.

۶. اصل توجه به عوالم انسان

این اصل ناظر به مبنای ۵ است. بر اساس این اصل به عوالم انسان با هم باید توجه شود. توجه بیش از حد بر تعقل در انسان خشکیدن منشاء احساسات (حس زیبایی شناسی و هنری) در او را باعث می‌شود و از بین رفتن احساسات مساوی با خشکیدن چشمه سار حیات او است. ملاصدرا معتقد است در حدود میان سالی است که جنبه عقلی نفس، فعلیت می‌یابد و پیش از آن، تنها استعداد ادراک معقولات فراهم آمده و تحقق و فعلیت آن، در گرو فعالیت اندیشه‌ای در سطح معانی کلی است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۳/۳۶۸). پس با توجه به اینکه تجرد نفس در سنین پایین کمتر است و در سن میان سالی جنبه عقلی نفس به فعلیت می‌رسد باید به احساس نیز توجه شود و از افراط و تفریط در آن جلوگیری شود. زیرا مرتبگی ممکن است به علت بی توجهی مربی، چنان از احساسات بریده شود که گویی خداوند اصلاً در این موجودات احساسات نیافریده است.

همانگونه که افراط بعضی از مردم تحت تأثیر احساسات به درجه‌ای می‌رسد که گویی خداوند در آنها نیرویی به نام عقل نیافریده است. زیرا همان اندازه که مغز و روان آدمی به فهم و تجرید عملیات ریاضی نیاز دارد. محتاج فهم و پذیرش و تأثر احساسات نیز است. زیرا افراط در عقل گرایی، بشر را از حیات باطراوت و شکوهمند محروم می‌کند. که بدون احساسات عالیه دستیابی به آن امکان پذیر نیست. ملاصدرا موجودات را دارای سه عالم، حسی، خیالی، عقلی می‌داند و توجه به هر سه عالم در تعلیم و تربیت ضروری است. نمی‌توان صرفاً به یک جنبه آن توجه کرد و جنبه‌های دیگر را پس زد، بلکه برای آنکه فرد به تکامل برسد باید بین عوالم انسان توازن برقرار کرد. به خصوص در این میان عالم خیال، در فلسفه صدرای اهمیت والایی دارد، که ارتباط نزدیکی با خلق هنری دارد و در واقع خیال شاعر و هنرمند است که خلاقیت در آنها را باعث می‌شود و آثار خلاق به بار می‌آورد.

۶-۱ روش پرورش ذوق هنری تعالی یافته

این روش ناظر به اصل توازن عقل و احساس است. هنر به عنوان جنبه‌ای از احساس تلقی



می‌شود که می‌تواند در جامعه جنبه تربیتی داشته باشد. اگر هنر در پرتو احساسات تصعید شده و عقل سلیم قرار بگیرد می‌تواند به حال متریان مفید باشد و آن را در متریان پرورش داد. از دیدگاه ملاصدرا چون اصالت با «حیات طیبه» است و حیات باید از همه جهات و با هرگونه وسایل حمایت شود، لذا هرگونه نبوغ علمی و هنری را برای فعالیت، آزاد می‌گذارد، ولی برای قابل بهره برداری کردن در اجتماع باید جوانب سودمند و مضر آن اثر هنری را کارشناسان متخصص بررسی کنند. ملاصدرا از هنر به عنوان «صنایع لطیفه» یاد می‌کند و اشعار لطیف موزون، نغمه‌ها، قصه‌ها و حکایت‌های عجیب و غریب را از مصادیق آن می‌داند (امامی جمعه، ۱۳۸۵: ۴۸). البته، منظور ملاصدرا از هنر، هنر معنوی و قدسی است. زیرا او در نظریه خود درباره هنر؛ هنر ارزشی، معنوی و پاک را از هنر ضد ارزشی، آلوده و ناپاک تفکیک کرده است. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۱۷۳/۷).

در پرورش ذوق هنری در متریان باید به هنر «طیب» توجه کرد. هنری که از آلودگی و معصیت پاک است. زیرا در یک اثر هنری، روح یک هنرمند با ارواح دیگر انسان‌ها تلاقی پیدا می‌کند، چون این اثر ارزش دارد و می‌توان از آن بهره برداری صحیح کرد. به همین دلیل یک اثر هنری باید هم برای روح هنرمند مفید باشد و هم برای متریان. اگر از این زاویه به اثر هنری نگریسته شود، که آن اثر در رشد یا سقوط انسانهای دیگر مؤثر خواهد بود. هنرمند همه استعدادهای خود را متمرکز می‌کند تا به خلق اثری اقدام کند که در رشد و تکامل انسانها مفید واقع شود. براساس این روش باید استعدادهای درونی متریان کشف شود و با احساسات والا پر شود. تا بتوانند به خلق آثار هنری اقدام کنند. تربی‌ای که به عنوان یک هنرمند در مسیر کمال قرار می‌گیرد، استعدادهای او فعلیت صحیح پیدا می‌کند و اثری را خلق می‌کند که موجبات رشد و کمال خود و دیگران را فراهم آورد. در این هنر پاک که مورد نظر ملاصدرا است، هنرمند اوهام و پندارهای موجود در جامعه را تصفیه می‌کند، تا حقایق ناب را استخراج کند؛ این هنر شاکله وجودی فرد می‌شود و روح او را تکامل می‌بخشد و او را به خداوند نزدیکتر می‌کند.

برای پرورش ذوق هنری متریان موارد زیر اهمیت دارد:

۱. متریان را باید به گونه‌ای پرورش داد که هنر در جهت رسیدن به حیات طیبه برای آنها مطرح باشد، نه فقط برای زیبایی و لذت جویی.

۲. متریبان را باید آگاه ساخت که به دنیای درون خود و عظمت آن توجه داشته باشند و هنر را نوعی از تجلی آن محسوب کنند که آنها را به تکامل می‌رساند.

۳. در متریبان این اعتماد به نفس را باید به وجود آورد که از قالب روزمرگی بگذرند تا بتوانند احساسات خود را تعالی بخشند و در راستای آن به خلق اثر هنری اقدام کنند.

بنابراین، موارد مذکور به توازن عقل و احساس در متریبان کمک می‌کند و باعث می‌شود که خلاقیت در آنها پرورش یابد و به خلق آثار هنری اقدام کنند، که مصداقی از خلاقیت است. زیرا هنر و عالم خیال با یکدیگر تعامل دارند. یعنی عالم خیال و شئون آن، جرقه‌های هنر را پدیدار می‌کنند و هنر چون پدید آمدن خیال را شدیداً فعال و متلاطم می‌کند. در واقع همه ساخت و سازهای هنری و پدید آمدن شاهکارها از قوه خیال نشأت می‌گیرد که عین خلاقیت است.

۷. اصل تهذیب خیال از نابسامانی‌ها

این اصل ناظر مبنای ۷ است. که انسان باید مرتبه وجودی و به تبع آن مرتبه ادراکی خود را تعالی دهد تا قوه خیال او محل صور معقول قرار بگیرد. زیرا تلاقی با جهان هستی و افکار مداوم انسان به صورت مکرر، به وجود آمدن صورت‌های خیالی در انسان را سبب می‌شود. از نظر ملاصدرا عالم خیال نقش واسطه‌ای را بین عالم محسوسات و عالم معقولات بازی می‌کند و همه اطلاعات حواس ظاهری و باطنی به ناگزیر راهی عالم خیال می‌شود. بنابراین، عالم خیال سرشار از ادراکات حسی، صور باطنی و غیره است که تمرکز قوه خیال بر محسوسات باعث می‌شود این صورت‌های خیالی، توجه نفس را به عالم طبیعت معطوف کند. اشتغال نفس نیز به عالم ماده، ایجاد میل و گرایش به آن را سبب می‌شود. این میل و محبت، منشأ تلاش انسان شده و عمل او را شکل می‌دهد. به دنبال این امر، اثر بازگشتی عمل به وجود می‌آید که تقویت و تثبیت آن میل است. از نظر ملاصدرا اگر قوه خیال از اشتغال خود به ادراکات حسی و خیال‌های باطنی بکاهد، می‌تواند صور فوق طبیعی را یا در حالت بیداری یا در حالت بین خواب و بیداری یا در حالت رؤیا ادراک کند و از علم فرامحسوس معرفت کسب کند. بدین ترتیب قوه خیال فرد باید از اشتغال به امور دنیوی و تعلقات پاک شود تا محل نزول صور الهی قرار گیرد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۵۸/۹). فرد برای اینکه این مرتبه از واقعیت را درک



کند، باید انسجامی معنوی در قوه خیال او به وجود آید تا این واقعیات، به صورت بیهوده و به شکل خیالبافی از بین نروند و به صورت ابداع و خلاقیت تجلی پیدا کنند.

مشغول بودن بیش از حد قوه خیال به امور دنیوی از بین رفتن کارآیی صحیح آن را باعث می‌شود و تمام نفس را درگیر خیالات بیهوده می‌کند به طوری که فرد از رسیدن به هدف اصلی باز می‌ماند. بر این مبنا و با هدف تربیتی تحقق خویشتن در جهت پیمودن مسیر کمال، پالایش خیال به عنوان یک اصل تربیتی استنتاج می‌شود. این اصل، بیان‌کننده آن است که قوه خیال متربی، همواره در معرض پراکندگی ناشی از حضور در عالم کثرت است و برای جلوگیری از تأثیر نامطلوب این مسئله در او، باید این تفرق را به سمت یگانگی سوق داد. برای این امر، لازم است که صورت‌های خیالی، به طور دائم تصعید شوند. بدین طریق، خیال دوباره نورانی شده و متربی را به سوی حرکت در جهت تعالی سوق می‌دهد.

۷-۱ روش تجسم یک صورت خیالی

این روش ناظر بر اصل تهذیب خیال از نابسامانی‌هاست. یکی از مهارت‌هایی که ملاصدرا برای پیراسته سازی قوه خیال ذکر کرده است. ملاصدرا توجه نکردن به مشغله‌های دنیوی را، که از طریق ادراک حسی وارد عالم خیال متربی می‌شوند، باعث پالایش این قوه می‌داند، که در آن حالت فرد در عالم خیال می‌تواند بر صور الهی و معقول تمرکز کند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۱۰۸/۹). تجسم اشیاء، مفاهیم و صورتها در موفقیت هر نوع کار خلاق مؤثر و تعیین کننده است. تجسم کردن تصاویر قوی و با شدت در ذهن در دستاوردهای خلاق حائز اهمیت است که این روش تسهیل گر این امر است.

روش کار به این صورت است که ابتدا لازم است متربی در مکانی ساکت و خلوت، که هیچگونه عوامل مزاحم یا منحرف کننده حواس وجود ندارد، در حالت آرامش قرار گیرد؛ در این هنگام در خیال خود صورتی را تجسم کرده و بر آن تمرکز کند. صورتی که متربی انتخاب می‌کند باید پاک و نورانی باشد و ترجیحاً از اسوه‌های دین استفاده کند، که تداعی کننده امری پاک و متعالی در ذهن آدمی باشد. مثلاً تصویری از انبیا که تصویر آن را از فیلم او در ذهن دارد. در این حالت ممکن است افکار مختلفی، در ذهن انسان جریان داشته باشد. این افکار ممکن است درباره کارهای روزانه، برنامه‌ریزی و تصمیم‌های انسان و اشخاص گوناگون

باشند. موضوع مهم این است که در این هنگام، توجه عمده فرد، به صورت خیالی مورد نظر خود متمرکز باشد. این روش از نظر ملاصدرا باعث می‌شود که فرد با عالم فرامحسوس ارتباط برقرار کند و به معرفت‌هایی دست پیدا کند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۷: ۴۵۳) و خیال فرد از تشویش‌ها و خیالات پراکنده منزّه شود؛ به صورتی که بعد از مدتی در هنگام تجسم صورت خیالی، صورت‌های دیگر خیال او را مشغول نمی‌کند. این عمل باعث می‌شود فرد به عالم معقولات نظر بیافکند و از اشتغال به امور دنیوی برهد.

بحث و نتیجه گیری

در این تحقیق با توجه به مبانی معرفت‌شناسی ملاصدرا و به خصوص بحث خیال، جایگاه خلاقیت در فلسفه ملاصدرا تبیین شد. در این راستا ملاصدرا تعریف متفاوتی از خلاقیت دارد. خلاقیت در فلسفه ملاصدرا نوعی خداگونگی تلقی می‌شود و حیطه‌ای گسترده دارد. برخلاف صاحب‌نظران خلاقیت که دیدی مادی به آن دارند، او به خلاقیت صبغه معنوی و قدسی می‌دهد.

با توجه به جایگاه خلاقیت در فلسفه ملاصدرا، براساس الگوی فرانکنا، اصول و روشهایی برای پرورش خلاقیت استنباط پذیر است؛ اصول و روشها از مبانی معرفت‌شناسی استنتاج شد. این مبانی به صورت گزاره‌های توصیفی و تبیینی بیان شد و بر اساس آنها اصول و روشهایی در جهت پرورش خلاقیت استنباط شد.

در مبانی معرفت‌شناسی ویژگیهای زیر بررسی شد:

۱. مساوقت علم و وجود
۲. اتحاد عالم با معلوم
۳. پویایی شناخت انسان
۴. وجود ذهنی
۵. عوالم انسان
۶. عالم خیال

۱. خسرو باقری (۱۳۸۷) بازسازی الگوی فرانکنا را انجام داده و درباره آن تجدید نظر کرده است. برای اطلاعات بیشتر و شرح کامل آن به جلد اول کتاب «درآمدی بر فلسفه تعلیم و تربیت جمهوری اسلامی ایران» رجوع کنید.



۷. خیال فرارونده و خیال انحطاطی

با نظر به مبانی مذکور، اصول یا قواعد معرفت‌شناختی هفت‌گانه‌ای استنباط شد و متناظر با هر کدام از اصول بالا روش‌هایی برای پرورش خلاقیت مطرح شد. که به شرح زیر بررسی شد:

اصل ۱. آفرینشگری

۱-۱. روش رؤیا پردازی

۲-۱. روش الهام‌گیری از طبیعت

اصل ۲. تفاوت‌های فردی

۱-۲. روش تحریک عواطف متریبان

۲-۲. روش خیالی

اصل ۳. نوکردن مدام شناخت

۱-۳. روش پذیرا بودن تجربیات نو

اصل ۴. شکوفایی نیروهای آدمی

۱-۴. روش پالایش نفس

اصل ۵. استعلا

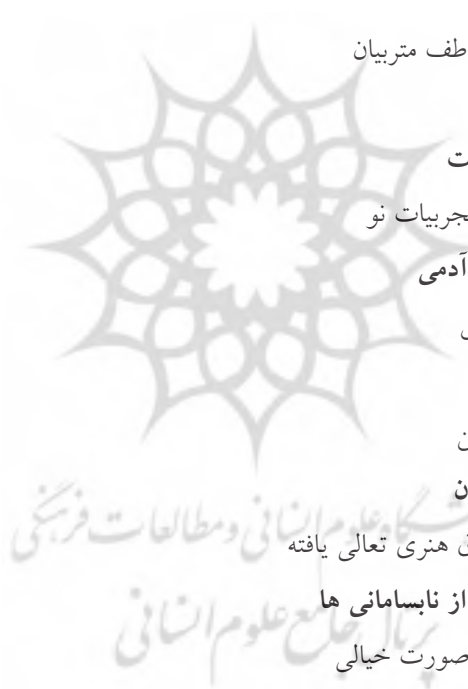
۱-۵. روش غور در باطن

اصل ۶. توجه به عوالم انسان

۱-۶. روش پرورش ذوق هنری تعالی یافته

اصل ۷. اصل تهذیب خیال از نابسامانی‌ها

۱-۷. روش تجسم یک صورت خیالی



پژوهش‌های فلسفی و مطالعات فرهنگی
 مجله علمی-پژوهشی علوم انسانی

منابع

- ارسطو، (۱۳۷۷). هنر شاعری بوطیقا، ترجمه فتح الله مجتبابی، تهران، اندیشه.
- اسبورن، الکس. اس، (۱۳۶۸). پرورش استعداد همگانی ابداع و خلاقیت، ترجمه حسن قاسم زاده، تهران، نیلوفر.
- امامی جمعه، سید مهدی، (۱۳۸۵). فلسفه هنر در عشق شناسی ملاصدرا، تهران، فرهنگستان هنر.
- باقری، خسرو، (۱۳۸۰). پژوهشی برای دستیابی به فلسفه آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران، سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی وزارت آموزش و پرورش.
- باقری، خسرو، (۱۳۸۶). نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، جلد اول، تهران، مدرسه.
- بدوی، عبدالرحمان، (۱۹۷۷). افلوطین عند العرب، اتولوجیا، کویت، وکاله المطبوعات.
- جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۶). شرح حکمت متعالیه، قم، اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۸). فطرت در قرآن، قم، اسراء.
- حسینی، افضل السادات، (۱۳۸۳). ماهیت خلاقیت و شیوه‌های پرورش آن، مشهد، آستان قدس رضوی.
- خامنه‌ای، سید محمد، (۱۳۸۱). خلاقیت / خلافت انسان در فلسفه و عرفان اسلامی، خردنامه صدرا، شماره ۲۸، تابستان، صص ۱۲-۵.
- خسرونژاد، مرتضی، (۱۳۸۱). پیامدهای تربیتی نظریه حرکت جوهری، مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، دوره هیجدهم، شماره دوم، پاییز، صص ۸۵-۷۲.
- شرفی، محمدرضا، (۱۳۸۱). تفکر برتر، تهران، سروش.
- شریعتمداری، علی، (۱۳۷۳). اصول تعلیم و تربیت، تهران، دانشگاه تهران.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۳۱۳). تعلیقات علی شرح حکمت الاشراق، تهران، چاپ سنگی.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۳۶۳). مفاتیح الغیب، ترجمه محمد خواجوی، تهران، مولی.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۴۲۲). شرح هدایه اثیری، تهران، مؤسسه التاریخ



الاسلامی.

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۳۶۰). *اسرار الآیات*، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۳۶۳). *مفاتیح الغیب*، همراه تعلیقات علی النوری، تصحیح محمد خواجهی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۳۶۶). *تفسیر القرآن الکریم*، ۷ ج، به کوشش محمد خواجهی، قم، بیدار.

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۳۶۷). *شرح اصول کافی*، تصحیح محمد خواجهی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۳۶۸). *اسفار اربعه*، قم، مصطفوی.

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۳۷۹). *الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه*، قم، مصطفوی.

طباطبایی، سید محمد حسین و مرتضی مطهری، (۱۳۷۲). *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، تهران، صدرا.

علم الهدی، جمیله، (۱۳۸۱). *تبیین تعلیم و تربیت اسلامی و دلالت‌های آن بر برنامه درسی*، رساله دکتری.

لایحه برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، (۱۳۸۸-۱۳۸۴). تهران، مدیریت و برنامه‌ریزی کشور.

محقق داماد، سید مصطفی، (۱۳۸۱). *نفس و خلاقیت‌های آن*، *خردنامه صدرا*، شماره بیست و هشتم، صص ۳۰-۲۲.

منصور، محمود و پریرخ دادستان، (۱۳۶۹). *دیدگاه پیازه در گستره تحول روانی*، تهران، ژرف.

میلر، جی‌پی، (۱۳۷۹). *نظریه‌های برنامه درسی*، ترجمه محمود مهرمحمدی، تهران، سمت.

هوشیار، محمد باقر، (۱۳۳۵). *اصول آموزش و پرورش*، تهران، دانشگاه تهران.

Toffler, Alvin, (1980). *The third ware*, New York, Morrow.

Van Ginkel, H, (1995). *University 2050: the organization of creativity and Innovation*, *Higher Education Policy*, 8 (4), 14-18.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی